

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام کتاب: به سوی امید

نام نویسنده: راضیه دستانی

آدرس سایت: romanik.ir

آدرس انجمن: romanik.ir/forums



طراح: ح.خدای

کپیست: هانی.م

ویراستار: هانی.م

دلنویسته به سوی امید صرفاً در انجمن رمانیک قابل پخش می‌باشد و هرگونه کپی برداری پیگرد قانونی دارد.

ژانر: روانشناختی، مذهبی

مقدمه:

تسلیم امر خدا باشید و به زندگی «بلی» بگویید تا ببینید زندگی چگونه با شماست نه بر علیه شما! زندگی امید است! آن‌هایی که امید خود را از دست می‌دهند، افراد بازنده‌ی این میدان هستند. افراد اندیشمند کسانی هستند که امید دارند و همیشه برنده هستند! در نومییدی بسی امیدی است پایان شب سیه سپید است! آگاه باش! هیچ ناامیدی وجود ندارد، کلمه‌ی ناامید هم امید دارد!

**

گاهی امید به زندگی همانند امیدی به گرفتن پروانه‌ای است که از پشت شیشه تو را تماشا می‌کند. غرق زیبایی پروانه می‌شوی هنگامی که پروانه در آسمان پرواز می‌کند. گویی وجود تو در آسمان به پرواز در آمده است؛ اما ناگهان صدای در به گوش می‌رسد و حواست را جمع به خود می‌کند! در را باز می‌کنی و بدون توجه به مهمان وارد حیاط می‌شوی. چشمانت به پروانه در حال پرواز می‌افتد. تور پروانه گیری‌ات را بر می‌داری و به سمت پروانه می‌دوی؛ اما نمی‌توانی پروانه‌ی بال فیروزه‌ای را بگیری!

**

به هر سمت می‌رود تو نیز به همان سمت می‌روی؛ اما بی‌فایده است! خسته می‌شوی، گویی دیگر توانی برایت نمانده است. نگاهی به دست‌هایت می‌اندازی. تور پروانه گیری هنوز توی دست‌های تو هست! آن لحظه از عمق وجود خنده‌ات می‌گیرد؛ اما توان خنده هم نداری! به ظاهر تو از یک پروانه که عمرش سه روز است، شکست خوردی و این بار بسیار سنگینی است. مانند کول کردن عقاب توسط گنجشک! گاهی اوقات توی زندگی یا حتی توی جهان هستی مهم نیست چه قدر سن داری و چه قدر عمر خواهی کرد. مهم الهامی است که از خدا می‌گیری!

مهم امیدی است که به خدا داری!

مهم توکل تو به خداست!

**

دختر بچه از صمیم قلب به خدا ایمان راسخ دارد که پروانه‌ای را به او خواهد داد. بلند می‌شود، چشمانش را می‌بندد و رو به آسمان دستانش را بالا می‌برد و آرزوی پروانه را با خدا در میان می‌گذارد. هر چند خدا قبل از خود دختر بچه به این موضوع آگاهی داشته!

دختر بچه که حسابی خسته و گرسنه شده به سمت خانه قدمی بر می‌دارد. ناگهان چیزی را روی بینی‌اش حس می‌کند! چشمانش را باز می‌کند و می‌بیند پروانه‌ای که همیشه رویایش بوده روی بینی‌اش نشسته!

**

هنگامی که ما واقعاً خواستار چیزی باشیم و برایش تلاش کنیم و توکل به خدا نداشته باشیم، در واقعیت مثل هل دادن هدف به سمت عقب است!

همیشه توی زندگی خواستار هر چیزی که بودیم باید ابتدا نسبت به خواسته‌مان اطمینان داشته باشیم، سپس برایش تلاش کنیم و به خدا توکل کنیم!

نباید انرژی و امید خودمان را از دست بدهیم. باید زمینه‌ای برای خواسته خود فراهم کنیم و به خدا اعتماد داشته باشیم و هرگز فراموش نکنیم که اگر خواسته ما با هدف‌مان یکی باشد، با توکل و ایمان به خدا آن را به دست می‌آوریم.

**

ما انسان‌ها در زندگی اشتباهات گوناگونی مرتکب می‌شویم. گاهی اوقات اشتباه ما غیر قابل جبران است، هر چه اندیشه کنی راهی برای بخشیده شدن اشتباهات نیست؛ اما چاره‌ای هم نیست!

اشتباه همه انسان‌ها از عمل خود انسان است و عمل انسان ثمره فکر او است! شنیده‌اید که می‌گویند بین ذهن و دهن یک نقطه فاصله است؟ قبل از این که دهن را باز کنی، ذهن را باز کن. این جمله زیبا برای تمامی انسان‌ها صدق می‌کند.

ما باید هنگام خواندن این نوشته عینک فهم به چشمانمان بزنیم و این سخن را در لحظه به لحظه زندگی به کار ببریم.

اگر شما برای بار اول چندین مرتبه گناه زبان را تکرار می‌کردی، بعد از خواندن این جمله حتی اگر یک مرتبه از

اشتباهات کم شود بمب بزرگی را ترکاندی!

**

گاهی با مرتکب شدن به یک اشتباه، مرتکب گناه می‌شویم که گناه شامل گناه کبیره و گناه صغیره می‌شود. مرتکب به گناه کبیره شدن همانند افتادن درون دریایی بزرگ است که امکان نجات پیدا کردن را نداری و غرق می‌شوی؛ اما مرتکب به گناه صغیره شدن همانند افتادن درون یک رود است باید مواظب باشی که سرت به سنگ و صخره نخورد. شاید غرق شوی یا شاید هم نشوی؛ اما باز هم چراغ امیدی درون دلت روشن است.

**

تصور کنید ساعت از دو بعد از ظهر گذشته است و شما به تنهایی باید خانه را مرتب می‌کردید بعلاوه باید غذا هم درست می‌کردید و حتی برای رفتن به باشگاه هم تا این موقع باید آماده می‌شدید؛ اما هم اکنون فقط خانه را مرتب کردید و اقداماتی هم برای تهیه غذا انجام دادید؛ اما دیگر توان انجام کاری را ندارید، تصمیم می‌گیرید کسی را برای نظافت خانه خود استخدام کنید تا خودتان به کارهای مورد علاقه خودتان برسید.

**

شما وظیفه نظافتچی را برای او توضیح می‌دهید و به او گوش‌زد می‌کنید که مواظب گلدان آبی رنگ باشد؛ زیرا آن گلدان یادگار مادر بزرگ‌تان است؛ ولی با این حال به او اعتماد می‌کنید. او شروع به کار کردن می‌کند و همین‌طور هم هوای گلدان را دارد. شما دو انتخاب دارید، یا می‌توانید به مابقی کارهایتان برسید و یا می‌توانید هر چند دقیقه یک بار بچرخید و دستمال و جارو را از وی بگیرید و خودتان نظافت کنید.

**

در گزینه دوم نه تنها اون شخص کار را درست انجام نمی‌دهد، بلکه شما هم از نظافت آن شخص سودی نمی‌برید.

این حرکت و رفتار روزمره مانند داستان اعتماد به خداست.

هنگامی که به خدا اعتماد کردی و دستمال زندگیت را به دست خدا دادی دیگر دستمال را از او نگیر تا بدانی زندگی با کمک خدا چیست!

باید اعتماد شما به خدا بیشتر از ترس نرسیدن به خواسته‌های شما باشد.

**

برای اولین بار چشمانم را باز می‌کنم و به اطرافم نگاه می‌کنم. عجب تماشایی دارد، از تماشایش سیر نمی‌شوم!

نه ماهی هست که درون شکم مادرم تشکیل شده بودم، منظره آن جا فوق العاده بود! غیر قابل توصیف است؛ اما منظره این جا هم زیبا است.

پدر و مادرم به من خوش آمد می گویند. برق چشمانم زیاد می شود، اگر کسی نزدیک چشمم شود شاید برق چشمم او را بگیرد.

قبل از به دنیا آمدن، حس می کردم بیرون جای قشنگی نیست؛ اما همان موقع تصاویر زیبایی جلوی چشمم بود، من تا به حال بیرون را ندیده بودم!

خودم را همانند کوری فرض می کردم که بعد از عمل چشم خوب شده و حال با چشم دل به بیرون نگاه می کند. چندی است که فکری ذهن مرا مشغول به خود کرده است. آیا می شود دنیا را زشت ببینم؟ بالاخره به این نتیجه رسیدم که زندگی را هر طور تصور کنی همان گونه می شود. اگر زشت دیدم عینک زیبایی به چشمم می زنم و هرگز از چشمم در نمی آورم.

زندگی را همانند جشنی در نظر بگیرید که به آن دعوت شدید. شاید میلی به جشن رفتن نداشتی؛ اما حالا که دعوت شدی و آمدی آن قدر قشنگ برقص که بهترین جشن برایت باشد!

به خودتان ایمان و امید داشته باشید! به خدا ایمان و امید داشته باشید! ایمان و امید به خود و خداوند را سر لوحه زندگی خودتان قرار بدهید. ایمان و امید را دو برادر فرض کنید. دو برادر که از یک خون اند و یک ریشه اصیل و خشک نشدنی دارند. هر روز صبح به ریشه های جوانه های ایمان و امیدتان آب دهید تا هر روز که زمان مانند باد می گذرد با طراوت تر شوند. برای ایمان و امید مادری کن تا بزرگ شوند و ریشه قوی در وجودت داشته باشند و یقین داشته باش هنگامی که بزرگ شوند عصای دستت می شوند و زیر سایه درخت پر برگ شان خواهی نشست!

خسته شدم! باید نفسی تازه کنم.

در فکر بلند شدن برای بازکردن پنجره هستم؛ اما ناگهان چیزی ذهنم را سخت مشغول خود می کند. زندگی که یک خانه و دو اتاق و دو پنجره نیست!

زندگی آسمان خراشی است مملو از پنجره!

ما آدمها بر اساس سطح فکری خودمان پنجره ای را به دل خواه باز می کنیم.

قصد دارم از امروز تا ابد پنجره امید را باز کنم!
از جای خود بر می‌خیزم و فقط پنجره امید را می‌گشایم!

**

هنگامی که پنجره امید خانه‌ام باز بود، توانستم امید را در عمق خودم حس کنم.
خودم را در باد امید رها کردم!
باد امید مرا از جنگل، دریا، کوه و از ساحل عبور داد و به باغ بهار نارنج رساند!
باد از بوی دل‌پذیر بهار نارنج حیرت‌انگیز شد! به دور خود چرخید و چرخید و من به سوی امید تا بی‌نهایت پرواز کردم!

**

باد پاییزی به صورتم می‌خورد و پاییز از راه می‌رسد!
دیگر پنجره‌ای را نمی‌شود باز گذاشت. چگونه می‌توانم پنجره‌ی امیدم را ببندم؟!
من باد سرد پاییز را با امید دوست دارم، سرمای طاقت‌فرسای زمستان را با امید دوست دارم، بوی بهار نارنج را با امید دوست دارم، عطش تابستان را با امید دوست دارم!
من در تصمیم خود مصمم هستم. پنجره‌ام را نمی‌بندم! چه در عطش تابستان که کولر روشن است و چه در سرمای طاقت‌فرسای زمستان که بخاری روشن است.
اگر مردم امید به کولر و بخاری دارند، من از روز آزل عهد و پیمانم امید به خداست!
امید به خدایی که هر لحظه مرا نگه‌دار است! همان خدایی که امید دارمش در تابستان و زمستان و هر فصل سال کنار من است!
ساعت‌ها، دقیقه‌ها، ثانیه‌ها حقیرتر از آنند که امیدم را به خدا ناامید کنند!

**

سخن پایانی نویسنده:

امیدوارم از خوندن این دلنوشته نهایت لذت رو برده باشید
شمع امیدتان را در دل و روح‌تان روشن کنید! تا دیر نشده.

«با تشکر از نگاه زیبای شما، این اثر به پایان رسید.»

برای مطالعه دیگر آثار نویسندگان، از سایت رمانیک بازدید فرمایید.

برای ارسال اثر نوشته شده توسط شما و انتشار آن بر روی سایت رمانیک، به [این لینک](#) مراجعه کرده و یا به اعضای انجمن رمانیک پیوندید.

رمانیک در شبکه‌های اجتماعی:



[Romanik.ir](#)



[Romanik.ir](#)



[Romaniki](#)